

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

آقای خوئی کلامی از قاضی عضدالدین ایجی در مورد مقصود از کلام نفسی نقل کرد و سپس به نقد آن پرداخت. صاحب شرح -المواقف معتقد است کلام نفسی غیر از لفظ و حروف است و معنایی قائم به نفس و قدیم می‌باشد که کلام لفظی بر آن دلالت می‌کند. کلام نفسی با علم و اراده فرق دارد و از آن به طلب، امر، خبر و صیغه الخبر تعبیر می‌شود. آقای خوئی در نقد کلام نفسی می‌فرماید دو مبنا در حقیقت جملات خبریه وجود دارد: مشهور معتقد است حقیقت جمله خبریه ثبوت النسبة و عدم ثبوتها است و مبنای آقای خوئی این است که حقیقت جمله خبریه قصد حکایت از ثبوت نسبت و عدم ثبوتها است. کلام نفسی با هیچ کدام از این دو مبنا سنجیتی ندارد.

کلام تفتازانی در مراد اشاعره از کلام نفسی

تفتازانی در شرح المقاصد در بحث از صفت تکلم خداوند متعال می‌گوید:

«استدل على قدم كلام الله تعالى و كونه نفسيا لا حسيا بوجهين:

أحدهما: أن المتكلم من قام به الكلام لا من أوجد الكلام، و لو في محل آخر، للقطع بأنه موجد الحركة في جسم آخر لا يسمي متحركاً، و أن الله تعالى لا يسمي بخلق الأصوات مصوتاً، و أنا إذا سمعنا قائلاً يقول: أنا قائم نسميه متكلماً، و إن لم نعلم أنه الموجد لهذا الكلام. بل و إن علمنا أن موجهه هو الله تعالى كما هو رأي أهل الحق و حينئذ فالكلام القائم بذات الباري تعالى لا يجوز أن يكون هو الحس أعني المنتظم من الحروف المسموعة، لأنه حادث ضرورة، أن له ابتداء و انتهاء، و أن الحرف الثاني من كل كلمة مسبوق بالأول مشروط بانقضائه، و أنه يمتنع اجتماع أجزائه في الوجود، و بقي شيء منها بعد الحصول على ما سبق لنا نبذ من ذلك في بحث الكم. و الحادث يمتنع قيامه بذات الباري تعالى لما سبق، فتعين أن يكون هو المعنى، إذ لا ثالث يطلق عليه اسم الكلام، و أن يكون قديماً لما عرفت.» [1]

این مطلب ایشان به همان اختلاف میان معتزله و اشاعره در متکلم بودن خداوند اشاره دارد. اساساً اگر مراد اشاعره از کلام نفسی را به درستی روشن نکنیم، نمی‌توانیم بگوییم که اشاعره چه معنایی از متکلم بودن خداوند را قصد کرده‌اند. معتزله و بسیاری از متکلمین امامیه می‌گویند متکلم یعنی «مَن أوجد الكلام». پس متکلم بودن خدا یعنی خدا کلام را ایجاد می‌کند. بنابراین، از نظر آنها صفت تکلم از صفات فعل و حادث است. در مقابل، اشاعره اعتقاد به کلام نفسی دارند، به این معنا که کلام صفتی قائم به ذات خداوند متعال و قدیم است.

تفتازانی می‌گوید متکلم کسی است که کلام قائم به او است و نه کسی که کلام را ایجاد می‌کند، ولو در محلی دیگر. پس کلامی که قائم به ذات باری تعالی است کلام حسی نیست، و منظور از کلام حسی همان کلام لفظی است، یعنی کلامی که از حروف شنیداری تشکیل شده است. سپس ایشان به دلیل این مطلب اشاره می‌کند و می‌گوید: «لأنه حادث ضرورة، أن له ابتداء و

انتهاء»، که فعلاً به این دلیل نمی‌پردازیم.

خلاصه‌ای از احتمالات مطرح شده در کلام نفسی

در مورد کلام نفسی و معنای مقصود از آن تا حال دو احتمال مطرح شد. احتمال اول این بود که مقصود از کلام نفسی صورتی از کلام لفظی است که در نفس انسان حاصل می‌شود. این احتمال با چند نقد جدی مواجه و رد شد. بعضی خواسته‌اند کلام نفسی را به طلب معنا کنند و حال آنکه طلب تنها در جملات انشائی معنا دارد و اشاعره در جملات خبری هم قائل به کلام نفسی هستند. احتمال دیگر در مقصود و مراد از کلام نفسی عبارت از نسبت حکمیه است که محقق رشتی این احتمال را فرمودند. اما اینکه مراد از نسبت حکمیه چیست، یک توجیه این است که بگوییم منظور، خود نسبت حکمیه در عالم لفظ است و توجیه دیگر این است که بگوییم حکم و اقرار نفس به این نسبت است.

پس تا اینجا چند بیان از کلام نفسی را توضیح دادیم. بیان دیگری هم محقق اصفهانی دارد و آن اینکه لازم است صفتی قائم به نفس باشد که بنفسها در نفس موجود است و نه بصورتها، یعنی خود نفس آن صفت را ایجاد کرده و از افعال نفس است. محقق اصفهانی چنین امری را معقول و آن را یک وجود نوری در عالم نفس می‌داند؛ زیرا در نفس، غیر از کیفیات نفسانیه، وجوداتی هم موجود هستند. لکن این مطلب به عقل اشاعره نمی‌رسد و لذا مسلماً مقصود از کلام نفسی این معنا نیست. آنچه آنها اراده کرده‌اند همان ظاهر کلام محقق رشتی است.

نقدی بر محقق اصفهانی

آنچه در مقابل محقق اصفهانی می‌توان گفت اینکه شما قیدی را اضافه کرده‌اید و فرمودید این صفت باید بنفسها قائم به نفس باشد، و نه بصورتها. محقق رشتی نیز می‌گوید مراد اشاعره همان اقرار به نسبت حکمیه است. اولاً چرا قید بنفسها را اضافه فرمودید؟ ممکن است ایشان در جواب بگویند چون اشاعره این صفت را قدیم دانسته‌اند پس قیام این صفت در نفس هم باید بنفسها باشد. دلیل این ملازمه این است که اگر صفتی قدیم باشد نباید از کیفیات نفسانی باشد و حال آنکه اگر صفتی بصورتها قائم به نفس شود از کیفیات خواهد شد. کیف امری عارضی است و نمی‌تواند قدیم باشد. بنابراین، برای اینکه صفتی عارض ذات باری تعالی نباشد باید صفتی قائم به ذات او و بنفسها موجود باشد نه بصورتها. لکن چنین ملازمه‌ای برای ما روشن نیست. اگر این صفت بصورتها هم در نفس قائم باشد، مثل همان کلام محقق رشتی که آن را اقرار و حکم نفس به نسبت حکمیه قرار داده است باز هم مشکل حل خواهد شد. حرف اشاعره این است که این صفت بصورتها موجود است و این با قدیم بودن صفت منافاتی ندارد.

اهمیت موضوع شناسی در کلام نفسی

بنابراین آنچه در اینجا بسیار اهمیت دارد موضوع شناسی کلام نفسی است. قبلاً هم هنگامی که مبنای مرحوم نائینی مطرح شد گفتیم که بعضی از اعلام اصولیین قائل به وحدت میان طلب و اراده نیستند و درعین حال کلام نفسی را قبول ندارند. قول به تغایر تلازمی با قول به کلام نفسی ندارد. مثلاً مرحوم نائینی معتقد بود که در جملات انشائی ما غیر از اراده نیاز به چیز دیگری به نام حملة النفس و هجمة النفس داریم. بزرگان دیگری مثل آقای بروجردی هم این تغایر را پذیرفتند و لکن در عین حال منکر کلام -نفسی هستند؛ زیرا روشن است که محقق نائینی و محقق بروجردی می‌دانند که اشاعره از کلام نفسی این مطلب را اراده نکرده‌اند. پس باید محل نزاع در کلام نفسی را به دقت مشخص کرد.

اولاً کلام نفسی از نظر اشاعره هم در جملات خبری وجود دارد و هم در جملات انشائی. ثانیاً این صفت بنفسها قائم به نفس نیست بلکه بصورتها قائم شده است. ثالثاً کلام نفسی مدلول کلام لفظی است. رابعاً بحث کلام نفسی از صفت خداوند متعال شروع شد، و لکن اشاعره آن را به اوصاف انسان هم توسعه دادند. از کلمات محقق اصفهانی استفاده شد [2] که مراد از کلام نفسی همان اقرار نفس به نسبت حکمیه است، و این اقرار فعلی از افعال نفس است، یعنی نفس آن را ایجاد می‌کند، چه این نسبت در عالم خارج وجود داشته باشد یا خیر. از باب مثال و تقریب به ذهن می‌توان گفت مثل اینکه مشرکین سنگی را عبادت

می‌کردند و معتقد بودند که این سنگ در رزق و تدبیر امورشان دخالت دارد، در حالیکه چنین نبوده است. این سنگ نه نفعی برای آنها داشته و نه ضرری ولی نفس آنها اقرار داشته است که این سنگ موثر است. این اقرار نفس همان فعل نفس است، ولو در خارج حقیقتی وجود ندارد.

پس همانطور که محقق اصفهانی فرمود باید بین آنچه که فعل نفس است و آنچه که از مقوله انفعال است فرق گذاشت. اگر مراد اشاعره همان فعل نفس باشد، حرف معقولی است، اما مشکل آن این است که چنین چیزی نمی‌تواند مدلول کلام لفظی قرار گیرد؛ چون از قبیل وجود است و نه ماهیت. علاوه بر این، از آن جهت که چنین فعلی بصورتها قائم به نفس است و نه بنفسها، پس باز هم نمی‌تواند صفتی قدیم باشد. اگر خوب دقت کنیم خواهیم دید که بزنگاه اصلی مطلب اینجاست و اگر کسی به این مطلب محقق اصفهانی توجه نکند قطعاً مقصود از کلام نفسی را متوجه نشده است.

مقصود از کلام نفسی در جملات انشائی

تا اینجا مراد از کلام نفسی در جملات خبری را توضیح دادیم. مرحله بعد، توضیح کلام نفسی در جملات انشائی است. برای روشن شدن کلام نفسی در جملات انشائی باید حقیقت انشاء را مورد بحث قرار دهیم. این بحث قبلاً [3] به مناسبت‌های مختلفی مطرح شد و اینجا به اجمال مورد بررسی قرار می‌گیرد.

حقیقت انشاء

در مورد حقیقت انشاء چند مبنا وجود دارد. مبنای مشهور این است که انشاء عبارت است از ایجاد المعنی باللفظ فی عالم الاعتبار. [4] مبنای مرحوم آخوند این است که انشاء عبارت است از ایجاد المعنی باللفظ فی نفس الامر. [5] محقق اصفهانی حقیقت انشاء را ایجاد المعنی نمی‌داند بلکه وجود المعنی می‌داند. [6] آقای خوئی نیز می‌گوید حقیقت انشاء عبارت از ابراز اعتبار نفسانی است. [7] غیر از این چهار مسلک، مبانی دیگری نیز وجود دارد. ابتدا باید روشن کنیم که مراد اشاعره از کلام نفسی بنا بر کدام مسلک است. آیا اصلاً کلام نفسی با هیچ‌کدام از این مسالک سازگاری دارد یا خیر؟

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم. فوائد الأصول. تهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي. مؤسسة الطبع و النشر، 1407.
- — — —. كفاية الأصول. 3 ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430.
- اصفهانی، محمد حسین. نهاية الدراية في شرح الكفاية. 6 ج. بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.
- الروحانی، محمد. منتقى الأصول. 7 ج. قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی، 1413.
- تفتازانی، سعدالدین. شرح المقاصد. 5 ج. قم: الشریف الرضی، 1412.
- خویی، ابوالقاسم. محاضرات فی أصول الفقه. محمد اسحاق فیاض. قم: دارالهادی، 1417.

[1]- سعدالدین تفتازانی، شرح المقاصد (قم: الشریف الرضی، 1412)، ج 4، 147-148.

[2] - ر.ك: محمد حسين اصفهاني، نهاية الدراية في شرح الكفاية (بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429)، ج 1، 269-272.

[3] - هم در دوره اول خارج اصول و هم در دوره دوم، اين بحث به تفصيل توضيح داده شد.

[4] - محمد الروحاني، منتقى الأصول (قم: دفتر آيت الله سيد محمد حسينى روحانى، 1413)، ج 1، 130-131.

[5] - ايشان به جاى «فى عالم الاعتبار» فرمودند «فى نفس الامر». (محمد كاظم آخوند خراسانى، فوائد الأصول (تهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامى. مؤسسة الطبع و النشر، 1407)، 17؛ محمد كاظم آخوند خراسانى، كفاية الأصول (قم: جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية بقم، 1430)، ج 1، 128).

[6] - اصفهاني، نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج 1، 62 و 275.

[7] - ابوالقاسم خويى، محاضرات فى أصول الفقه، محمد اسحاق فياض (قم: دارالهادى، 1417)، ج 1، 94-95.